

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر

مطالبات 16 آذر در 57 سالگی اش



به انگیزه روز دانشجو تاکیدی مجدد بر ضرورت تشکل

آرش کمانگر

در ۱۶ آذر ۱۳۳۲، هزاران تن از دانشجویان، با اجتماع در دانشکده فنی دانشگاه تهران در واکنش به سفر گستاخانه ریچارد نیکسون به ایران و برای بیان مجدد خشم و کینه خویش از کودتای سیا ساخته ۲۸ مرداد، دست به یک حرکت اعتراضی زده و فریاد مرگ بر امپریالیسم، مرگ بر استبداد سر دادند. این حرکت دلیرانه درست در شرایطی رخ داد که تنها چند ماه از کودتای خونین تابستان ۱۳۳۲ می گذشت.

بقیه در صفحه 3

امیدهای یک قربانی که به یغما رفت!

تقی روزبه

قاتل واقعی کیست؟

بالاخره پس از 9 سال رنج و زجرانتظار و از این دادگاه به آن دادگاه رفتن، سحرگاه روز چهارشنبه شهلا جاهد را به اتهام قتل لاله به دار آویختند. اگر قتل اول درهاله ای از ابهام و در جامعه ای سرشار از نکیبت و فلاکت و تبعیض و مردسالاری که موجب برانگیختن انواع واکنش های کور و عصبی و انتقام جویانه در قبال نامردی ها و ناکامی ها می می گردد، صورت گرفت و متهم آن را انکار می کرد و یا از آن ابراز پشیمانی می نمود

بقیه در صفحه 9

تجاوز، جرمی بدون مجازات!

ترجمه: لاله حسین پور

در صفحه 6

کودتای 28 مرداد، که ثمره ی مثلث شوم دربار پهلوی، دستگاه روحانیت و دخالت امپریالیستی بود، زمینه ساز اعتراض دانشجویی 16 آذر 1332 گردید. اعتراضی که به شهادت سه دانشجو به نام های قنچی، رضوی و بزرگ نیا منجر شد. دانشجویان در آن زمان نیروی محدودی را تشکیل می دادند. آنها عموماً قشری آگاه، آزادی خواه، استقلال طلب و برابری طلب بودند. بر بستر چنین ویژگیهایی بود که اعتراض خونین و آزادی خواهانه 16 آذر 32 به نماد مبارزه ی دانشجویان علیه دیکتاتوری و استبداد تبدیل شد.

57 سال از آن 16 آذر گذشته است و در این فاصله تغییرات گسترده ای به وقوع پیوسته است، اما ضدیت مثلث شوم علیه جنبش دانشجویی هم چنان برقرار است. هر چند سلطنت به آپوزسیون رانده شده و جایش را حکومت روحانیت و طرفدارانش پر کرده اند، اما مطالبات معوقه 16 آذر 32 هم چنان پا برجاست و پاسخ دموکراتیک خود راتا به امروز نگرفته است.

بقیه در صفحه 2

بمناسبت سالگرد قتل های سیاسی زنجیره ای

پرونده قتل های زنجیره ای هم چنان باز است. و طراحان پروژه قتل های زنجیره ای هم چنان در راس حکومت اند. شروع دقیق این قتل ها هنوز روشن نشده ولی قتل دکتر کاظم سامی در سال ۶۷ از نخستین این قتل هاست، همان سالی که رئیس دولت آقای میر حسین موسوی، وزیر اطلاعات آقای ری شهری و معاونش سعید حجاریان، بنیان گذار وزارت اطلاعات بود. ده سال بعد در اول آذر ۷۷ داریوش فروهر با ۱۵ ضربه کارد و همسرش، پروانه ی اسکندری با ۲۴ ضربه قطعه قطعه شدند.

بقیه در صفحه 4

ضرورت مقابله با خشونت علیه زنان

فریبا ثابت

روز 25 نوامبر روز جهانی مبارزه علیه خشونت و زجر بر زنان است. متأسفانه خشونت علیه زنان جهانی و همگانی است و محدود به فرهنگ و طبقه خاصی نشده و همه زنان را دربر می گیرد. "هنوز زنان بسیاری در جهان زندگی شان تنها به دلیل زن بودن در خطر است".

بقیه در صفحه 5

مطالبات 16 آذر ...

ایدئولوژیک بوده و از احزاب و دولت استقلال داشته باشد، آن ظرفی است که می تواند بطور سراسری پوششی برای خواسته های متنوع دانشجویان فراهم آورد .

گرچه ما هم اکنون با یک جنبش توفنده توده ای روبرو نیستیم، ولی تلامیه های یک جنبش اجتماعی و طبقاتی در میان کارگران، مزد بگیران زحمت کش و تهی دستان شهر و روستا هویدا است. این امر به ویژه با گسترش خصوصی سازی ها و پیاده شدن قانون هدفمند سازی یارانه ها که فقیر سازی بیش از پیش کارگران و زحمت کشان را نشانه گرفته است، تشدید خواهد شد. آگاه گری و سازمان یابی این جنبش بزرگ بسیار حیاتی است . و دانشجویان بدلیل ارتباط طبیعی با این پایگاه اجتماعی که عموماً خانواده، دوست، هم محله ای و هم شهری آنانند، می توانند نقش مهمی داشته باشند. این امر در شرایط کنونی برای روشنایی افکندن به وجوه گوناگون خصوصی سازی ها و قانون حذف یارانه ها و کارکرد سرمایه دارانه نظام اسلامی اهمیت بیشتری پیدا می کند. هم اکنون می بایست جنبش نان را با قدرت هرچه تمام تر در پیوند با جنبش آزادی خواهی و ضد استبدادی سازمان داد . چرا که بدون حضور فعال و سازمانگر جنبش کارگران و زحمتکشان نه تنها آزادی و برابری تحقق نمی یابد ، بلکه پایه های اجتماعی هر دموکراسی سیاسی در ایران نیز لرزان خواهد ماند. بنابراین جنبش دانشجویی ، بویژه جناح چپ و سوسیالیست آن نیازمند راه اندازی ریل های جدید برای کمک به سازمان یابی و آگاه گری فوق است .

و اینک ما در حالی به پیشواز 16 آذر می رویم که اطلاعیه ها و شب نامه ها و تلاشهای متنوع دانشجویی در اشکال رنگارنگ برای برگزاری مراسم 16 آذر وسیعاً پخش می شود و اعتراضات دانشجویی نظیر دانشگاه علوم پزشکی تهران، خواجه نصیر همدان و ... در جریان است. زنده بودن جنبش دانشجویی و بی اثر بودن سرکوب، زندان، شکنجه، تجاوز و محرومیت از تحصیل را به عریانی هر چه تمام تر شاهدیم . توفنده بودن دم افزون این جنبش نشان داده است که مطالبات معوقه دموکراتیک 16 آذر 32 علیه خاندان پهلوی، دستگاه روحانیت و علیه دخالت امپریالیستی در سر نوشت سیاسی مردم ایران، هم چنان به روز است و تا در هم پیچیدن بساط ننگین حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی و دستیابی به آزادی و برابری پا برجا خواهد ماند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان 13 - آذر 1389



دانشجویان در این 57 سال از نیروی به لحاظ کمی کوچک ، به نیروی 3.5 میلیون نفره گسترش یافته اند . نیروی که به لحاظ بافت اجتماعی- طبقاتی اکثرآبر خاسته از خانواده های کارگران و مزد بگیران زحمت کش هستند. این تغییر کمی و کیفی، وزن اجتماعی و سیاسی دانشجویان را نسبت به قبل به شدت افزایش داده است و در عین حال پایه ی عینی جهت گیری های سیاسی آن ها را به سمت چپ کیفیاً متحول کرده است. این تغییر به همراه عناصر ثابت آینده نگری، آزادی خواهی، نو گرایی، دانش پژوهی ، برابری طلبی که عموماً ارزش های چپ هستند، اکثر دانشجویان را به یک نیروی اجتماعی تحول خواه ارتقاء داده است .

مبارزه ی مستقل و آزادی خواهانه ی 16 آذر سال پیش که مستقل از جناحین حکومتی و با شعار ها و خواسته های آزادی خواهانه و ساختار شکنانه ای توانسته بود جنبش 88 را به سمت یک جنبش آزادی خواهانه ، ساختار شکنانه و بعضاً برابری طلبانه سمت و سو دهد . این ظرفیت نتیجه همین تغییرات مهم در ساخت جمعیتی - اجتماعی دانشجویان ایران بود، تغییراتی که به نقش بی بدیل دانشجویان در مبارزات توده ای 8 ماهه سال گذشته، انجامید .

بدین لحاظ بی جهت نبود که حاکمان اسلامی برای سرکوب گسترده جنبش مردمی، به قلب تپنده جنبش 88، یعنی دانشجویان بیشترین تعرض را سازمان دادند. کشتار خیابانی و ترور و ربودن در خوابگاه ها و در خیابان، شکنجه، تجاوز، زندان، محرومیت از تحصیل، ستاره دار کردن، تعلیق از تحصیل، جدا سازی جنسیتی، حذف دروس علمی علوم انسانی و جایگزین کردن آن با خزعبلات حوزوی و در یک کلام سازمان دهی پروژه ی انقلاب فرهنگی - اسلامی دوم بیانگر تلاش حکومتیان برای خاموش کردن آتش فشان جنبش دانشجویی است . اما مگر حکومت اسلامی با همه این تلاش ها و ترفند ها و انقلاب فرهنگی اول به جزیا گیری هزاران هزار فعال دانشجویی ضد رژیم اسلامی، توانست چیز دیگری درو کند که اینک در برابر جنبش میلیونی دانشجویی نتیجه ای جز آن را انتظار دارد؟ زهی خیال باطل! اگر دانشجویان و گسترش حد کمی ی آنان در ساخت جمعیتی ایران تغییر کیفی ایجاد کرده است، پس مسایل و خواسته ها ی صنفی، اجتماعی، جنسی، ملی، فرهنگی، هنری، ورزشی، رفاهی و ... مجموعه ی وسیعی هستند که به طور بی واسطه مطرح اند و هم این که رژیم با سیاست پولی کردن دانشگاه، خصوصی سازی ها و انقلاب فرهنگی-اسلامی دوم تعرض وسیع تری را به دانشجویان و خواسته های صنفی-اجتماعی آن ها وارد می کند. اکثریت دانشجویان از خواسته های صنفی و عمومی کل دانشجویان دفاع می کنند و بدین لحاظ در مقابل رژیم اسلامی و سیاست های جدید آن قرار دارند. آن ها آماده اند برای خواسته های بی واسطه به مبارزه ی مستمر، گسترده و متشکل بپردازند. مبارزه ی اخیر دانشجویان و کارکنان دانشگاه علوم پزشکی ایران که مشخصاً حول مسایل صنفی شکل گرفت و فشار سنگین آن بر حکومت اسلامی، ملموس و آشکار است ، خود اثبات گر همین موضوع مهم است. سازمان یابی تشکل مستقل دانشجویان ایران که غیر مذهبی و غیر

به استقبال روز دانشجو

تاکیدی مجدد بر ضرورت تشکل

زندانیان از انبوه مبارزان چپ و آزادیخواه مملو بود و روزی نبود که خبر دستگیری و شکنجه مخالفین سیاسی دیکتاتوری سلطنتی به گوش نرسد. رژیم محمد رضا شاه وقتی با سیل اعتراض به سفر فرستاده بلند پایه امپریالیسم آمریکا مواجه شد، به قوای نظامی خود فرمان شلیک داد. در نتیجه این یورش خونین به حریم دانشگاه، تعدادی زخمی و از آن میان سه دانشجو بنام های قندچی، رضوی و بزرگنیا جان باختند. از آن تاریخ تا کنون دانشجویان مبارز کشورمان سالگرد این واقعه خونین را بعنوان روز دانشجو پاس میدارند. روزی که دیگر صرفاً تجلیل و یاد بود آن سه دانشجوی رزمنده نیست، بلکه فرصتی ست دوباره بر سازش ناپذیری انبوه دانشجویان آگاه و مترقی با استبداد و بی حقی عمومی، و دفاع از آزادیهای فردی و اجتماعی.

اما نه رژیم پهلوی و نه رژیم اسلامی به این خواستههای حق طلبانه گردن نگذاشتند. رژیم پهلوی با استقرار گارد سرکوب ویژه دانشگاهها و سازماندهی مامورین ساواک برای شناسائی و دستگیری "سیاسیون"، برای حفظ "ثبات" این کانون حساس، اهمیتی استراتژیک قائل بود. اما به رغم این سیاست ها، انبوه دانشجویان چپ و مبارز با برپائی محافل مطالعاتی، تیم های کوهنوردی، توزیع اعلامیه ها و کتب ممنوعه و بالاخره همکاری فعال با سازمانهای مخفی اپوزیسیون و در کنار آن راه اندازی حرکات صنفی، خواب آرام را از آن رژیم سلب کرده بودند. بیاد داشته باشیم که بخش اعظم اعضای سازمانهای زیر زمینی از محیط های دانشگاهی برخاسته بودند. در جریان انقلاب ۵۷ نیز دانشجویان نقش بارزی در سازماندهی اعتراضات میلیونی داشتند. بعد از شکست این انقلاب عظیم و حاکمیت ارتجاع مذهبی، حتی در اوج توهم توده ای نسبت به خمینی، رژیم نتوانست پایه چندان در مراکز آموزش عالی بدست آورد. طبیعت دانش پژوهانه، آزاد منشانه و روشنفکرانه دانشجویان خیلی زود آنها را در برابر ارتجاع نو رسیده قرار داد. از اینروز رژیم اسلامی چاره ای جز این نداشت که در اردیبهشت 59 با سازماندهی یک "انقلاب فرهنگی" دانشگاهها و یا همانطور که خود می گفت سنگر چپ ها را تسخیر و سپس تعطیل کند. رژیم اسلامی تنها زمانی اقدام به باز گشائی دانشگاهها در سال 62 نمود که هم با اعدامهای گسترده سالهای 60 تا 62 هزاران تن از دانشجویان و فعالین اپوزیسیون را از صحنه سیاسی کشور محو کرده بود و هم هزاران دانشجوی مخالف را اخراج و از حق تحصیل محروم نموده بود. ضمن اینکه با تعبیه صافی های متعدد از جمله هیات های گزینش و نیز اختصاص بیش از 50 درصد سهمیه دانشگاهها به ایادی حزب الهی رژیم، توانست لاقلاً برای یک دهه محیط سیاسی دانشگاهها را به رکود و رخوت بکشاند. اما دیری نپایید که موجی از حرکات پراکنده صنفی و رفاهی دانشگاههای سراسر کشور را فرا گرفت. حرکاتی که هر سال بر ابعاد آن افزوده می شد. این حرکات به نوبه خود روی بخشی از پایه حمایتی رژیم در انجمن های اسلامی دانشگاهها تاثیر گذاشت و آرام آرام هویت اصلی این تشکل ها دچار سائیدگی مزمین شد.

انشعاب بزرگ این تشکل های قانونی در جریان انتخابات مجلس چهارم شورای اسلامی و تعمیق آن در انتخابات مجلس پنجم و بالاخره صف آرائی آنها در جریان انتخابات ریاست جمهوری 2 خرداد 76 تردیدی باقی نگذاشت که

جانحاهای رژیم دیگر حتی در میان اکثریت پایه حمایتی خود در دانشگاهها نیز حرفی برای گفتن ندارند. بنابراین در دوره پس از دو خرداد 76 این حرکات و اعتراضات صرفاً صنفی نیست که شاخص اساسی جنبش دانشجویی را نشان میدهد بلکه حرکات آشکار سیاسی و حتی پیشقراولی جنبش دانشجویی در اعتراضات سیاسی وجه مشخصه اصلی مراکز دانشگاهی کشورمان محسوب می شود. جنبش شش روزه تیر ماه 78 و خیزش ده روزه خرداد 82 که علاوه بر تهران در چندین شهر بزرگ دیگر ایران رخ داد و از حمایت بخشی از توده های شهری خصوصاً جوانان برخوردار شد جلوه ای از این تحول را به نمایش گذاشت. این خیزشهای با شکوه اگر چه با دستگیری صدها تن موقتاً سرکوب شد، اما بر آگاهی و تجربه جنبش دانشجویی افزود.

چند سال بعد با شکل گیری و گسترش دوباره نشریات و محافل چپ در دانشگاهها که از میان آنها میتوان به "دانشجویان سوسیالیست"، "دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب" و "چپ رادیکال دانشگاهها ی کشور" اشاره کرد. شاهد بروز اعتراضات و برپائی میتینگهایی با هویت چپ و تاکید بر ضرورت پیوند جنبش دانشجویی با جنبش کارگری - طبقاتی و تلفیق شعار آزادی با شعار برابری بودیم. در واکنش به این رنسانس نوین چپ در دانشگاهها، رژیم اسلامی نیز بیکار ننشست و با دستگیری دهها نفر از دانشجویان چپ و نیز تعلیق و اخراج دهها تن از آنها، سعی در مهار این جنبش نمود. با این همه حتی تا قبل از "انتخابات ریاست جمهوری اسلامی 88 جنبش دانشجویی در ابعاد متنوع صنفی، اجتماعی و سیاسی تداوم یافت که در راس آنها میتوان به جلوگیری از سخنرانی احمدی نژاد در دانشگاههای تهران در دوره اول ریاست جمهوری او اشاره کرد.

اما وسیع ترین نقش جنبش دانشجویی در سه دهه اخیر در حوادث پس از کودتای انتخاباتی رژیم در خرداد 88 رقم خورد. نیروهای بسیجی و انتظامی با یورش خونین به کوی دانشگاه تهران و ضرب و شتم و کشتار دانشجویان به خیال خام خود سعی کردند مانع از ایفای نقش تعیین کنند دانشجویان در جنبش اعتراضی ساختارشکنانه توده ای در طول ده ماه خیزشهای پس از کودتای انتخاباتی شوند. اما موفق به اینکار نشدند و دهها هزار دانشجو نقش سازمانگرانه مهمی را در جریان آن جنبش توده ای ایفا کردند و بابت آن نیز هزینه های سنگینی پرداخت کردند. بطوریکه اکثریت حدود 150 جانباخته این جنبش از دانشجویان بودند، همچنانکه بخش وسیعی از دستگیر شدگان نیز دانشجو بودند و یا در هراس از دستگیری و شکنجه به خارج پناهنده شدند.

رژیم حاکم در جمعبندی از اعتراضات یکسال گذشته و نقش کلیدی دانشجویان، به این نتیجه رسیده که تحصیل اکثریت جمعیت سه و نیم میلیونی دانشجویان در رشته های علوم انسانی، عامل اصلی به "انحراف" رفتن دانشجویان و دوری آنها از اسلام ناب محمدی و نظام ولایت فقیه بوده است. از اینرو همزمان با شروع سال تحصیلی جدید، به فکر راه اندازی یک انقلاب "فرهنگی" دوم در دانشگاههای کشور افتاد و کامران دانشجو (وزیر آموزش عالی) ضمن افزایش طرح رژیم برای سانسور و نیز حذف تدریجی رشته های علوم انسانی جدید، صراحتاً اعلام کرد که دانشگاهی که مروج فرهنگ بسیجی نباشد باید با خاک یکسان شود.

به موازات همین "انقلاب فرهنگی دوم" بود که انبوهی از استادان سکولار و با اصلاح طلب و نیز دانشجویان ستاره دار و فعال از دانشگاه اخراج و یا با هدف از سکوت کشاندن آنها، تعلیق شدند.

بدین خاطر شانزده آذر امسال وضعیت ویژه و حساسی دارد. از یکطرف دانشجویان و مردم حامی آنها عزم خود را برای برگزاری این روز حزم کرده اند و از طرفی دیگر رژیم تمام قوای خود را برای مقابله با برگزاری روز دانشجو بسیج کرده است.

در بطن چنین وضعیتی است که جنبش دانشجویی به استقبال 16 آذر میرود. اما جنبش دانشجویی واقف است

بمناسبت سالگرد قتل ...

در شهریور ماه همان سال پیروز دوانی، فعال سیاسی چپ و صاحب امتیاز نشریه « پیروز » کشته شد و در 12 و 18 آذر ماه جسد های محمد مختاری، شاعر ونویسنده، و محمد جعفر پوینده، نویسنده ومحقق و از اعضای کانون نویسندگان ایران در اطراف تهران و همینطور جسد معصومه ی مصدق، نوه ی دکتر محمد مصدق، که بتازگی به کشور بازگشته بود، در منزل شخصی اش پیدا شد.و.....

دامنه ی این قتل های سیاسی که هدفش از میان بردن هر دگر اندیش وخفه کردن صدای حق طلبانه و آزادیخواهانه مردم بود، به سراسر جهان کشیده شد. قتل دکتر شاپور بختیار در پاریس، دکتر قاسملو همراه با عبدالله قادری آذر و فاضل رسول محمود در اطریش، فریدون فرخزاد، دکتر صادق شرفکنندی، فتح عبدلی، همایون اردلان ونوری دهکردی در برلین از جمله گوشه هایی از این جنایات را نشان می دهد.

سعید امامی، معاون امنیتی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی وجدان ناداشته ی خود را با این جملات تسکین داد : « من از آغاز انقلاب تا به امروز سرباز گوش به فرمان مقام ولایت بوده وهستم. هیچگاه بدون دستورات مقامات عالی نظام کاری انجام نداده ام. من خود را گناهکار نمی دانم. کسانی که حذف شده اند، مرتد، ناصبی و محارب بوده اند. حکم مجازات آنها مثل همیشه به ما تکلیف شده است و ما آنچه کرده ایم اجرای تکالیف شرعی بوده است نه قتل وجنایت. دستور را به روال معمول همیشگی حجت اللسلام فلاحیان به من داد. حاج آقا دری نجف آبادی نیز گفتند هرچه سریعتر اقدام شود بهتر است. احکام را از آیت الله خوشنوفت، آیت الله مصباح، آیت الله خزعلی، آیت الله جنتی و حجت اللسلام ازه ای می گرفتیم. » (غلام حلقه بگوش، سعید امامی)

از این حلقه ی آمرین وعاملین قتل های سیاسی نباید خامنه ای، رفسنجانی، شریعتمداری وده ها مامور اطلاعاتی وامنیتی ومزدوران قومه بدستشان را کنار گذاشت. اما چه کسی جز این جنایت پیشگان میتواند بپذیرد که قتل صدها انسانی که تنها جرمشان دگر اندیشی یا دگر مذهبی بود را می شود به پای « ناصبی » یا « محارب » بودن گذاشت؟ آمرین و عاملین این قتل ها تا به امروز بر مبنای همین اتهامات پوچ و بی اساس در امان مانده اند. ده نفر از عوامل اجرائی ی این قتل ها در دادگاهی فرمایشی محاکمه و احکام معینی گرفتند، ولی در دادگاه تجدید نظر احکام آنها را تخفیف دادند و اغلبشان را تبرئه کردند. اما دکتر ناصر زر افشان وکیل مدافع قتل های زنجره ای دستگیر، تحت سخت ترین شرایط فرار گرفت و به ۵ سال زندان محکوم شد.

سرکوب دادخواهان قتل های سیاسی که در همان سالهای اولیه تعدادشان به ۱۵۲ نفر رسیده بود تا به امروز ادامه داشته است. رژیم ددمنش جمهوری اسلامی در سالهای اخیر پرده ی دیگری بر این جنایات افزود و قتل های زنجره ای زنان زندانی را نیز از سال ۸۴ آغاز کرد. قتل مهناز اکبر تهرانی، هدیه موبدی، شیرین ذوقی فوت، کاترین صفا کرمانشاهی، میناملکی، فرشته رجب زاده، آرزو عبدی، هایته هادیان معدودی از این بخون خفتگانند که به دستور پاسداری بنام سیمین جلیوند خادم شریفی قتل رسیده اند. (به نقل از گزارش فعالین حقوق بشر و دمکراسی)

رژیم جمهوری اسلامی در سال گذشته روی همه ی رژیم های فاشیستی را سفید کرد و باسوزاندن جسد ترانه ی موسوی و تجاوز به زندانیان دستگیر شده که در تظاهراتی قانونی، مسالمت آمیز و برای پایه ای ترین حقوق شهروندی به خیابانها آمده بودند، سند جنایت پیشگی همیشگی خود را در خون پویندگان راه آزادی شست وشو داد.

مقاومت و مبارزه ی مردم ستم دیده ما در ۲۲ خرداد سال گذشته اوج تازه ای پیدا کرد. نداها، سهراب ها و ترانه ها راه همه ی بخون خفتگان راه آزادی وبرابری را بار دیگر با خون خود آبیاری کردند. چشمان خون گرفته ی نداها بر خون فرش خیابانها دریاچه دور بینی شد به بلندای طول وعرض کره ی ما، تا جهانیان اینگونه رژیم ها را بهتر بشناسند، به خود آیند و در اعتراض به آنها از مبارزات مردم ما پشتیبانی کنند.

در سالروز قتل های سیاسی زنجره ای یاد آوری می کنیم که آمرین و عاملین این جنایات را نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم. تا داد خواهی ی کامل همه جان باختگان راه آزادی و عدالت اجتماعی از پای نخواهیم نشست!

سایت راه کارگر

و با به عبارتی بهتر باید باشد که تنها زمانی میتواند از حمایت وسیع اکثریت زحمتکش جامعه برخوردار شود که اولاً پسوی اعماق جامعه جهت گیری کند، یعنی به اشکال گوناگون با توده های کارگر و زحمتکش پیوند خورد؛ ثانیاً افق خواستها و اهداف خود را گسترش دهد یعنی مطالبات ضد استبدادای و آزادیخواهانه خویش را با مبارزه برای برابری و علیه نابرابری طبقاتی تلفیق نماید. (این مسئله به ویژه در شرایط کنونی با به اجرا درآمدن طرح حذف پارانه ها دارای اهمیت به سزایی است) .

اکثریت دانشجویان کشورمان از خانواده های کارگر و زحمتکش برخاسته اند، بنابراین عطف توجه به مبارزه طبقاتی ومطالبات طبقاتی اکثریت ستمکش، انتظار بعیدی از این جنبش نیست. شعار " کارگر، دانشجو، اتحاد اتحاد" و " کارگر، دانشجو، پیوند تان مبارک" در تاریخ مبارزات مردم کشورمان از جایگاه شایسته ای برخوردار بوده است.

اما تاکید دانشجویان چپ بر ضرورت پیوند با مبارزات طبقاتی کارگران و زحمتکشان و پافشاری بر مطالبات رادیکال آزادیخواهانه و برابری طلبانه و نیز مبارزه با امپریالیسم و سرمایه داری با افقهای سوسیالیستی ، و ایجاد نهادها یا تشکلهایی برای پیشبرد این اهداف ، نباید سبب شود که رسالت عاجل ایجاد تشکل مستقل و سراسری دانشجویان ایران حول اهداف صنفی و سیاسی- اجتماعی این قشر وسیع به فراموشی سپرده شود و یا این تصور شکل گیرد که گویا همین محافل و گروههای کوچک دانشجویی میتوانند جای خالی یک تشکل سراسری ، مستقل و وسیع دانشجویی را پر کنند .

شکل گیری این تشکل سراسری مستقل ، به هیچوجه به معنای نفی و یا انکار ضرورت وجود دیگر انواع تشکلهای و نهادها در محیطهای دانشگاهی نیست . در بسیاری از جوامع که حق ایجاد تشکلهای مستقل رعایت میشود نیز شاهدیم که مثلا در دانشگاهها ، در کنار اتحادیه یا فدراسیون سراسری دانشجویان ، انواع نهادهای دانشجویی در زمینه های گوناگون فرهنگی ، اجتماعی ، سیاسی ، حزبی و ... فعالیت دارند . مثلا دانشجویان وابسته به حزب یا گرایش سیاسی - عقیده تی خاصی نهاد خود را دارند یا زنان دانشجو تشکل فمینیستی خود را ایجاد میکنند ، همین مسئله در مورد ملیتها هم صدق میکند . و یا بخشی از دانشجویان تصمیم میگیرند با ایجاد یک کمیته یا تشکل خاص ، حول سوزه سیاسی یا اجتماعی یا دمکراتیک ویژه ای گردهم آیند . مثلا در دفاع از جنبش کارگری ، محیط زیست ، علیه جنگ و اشغال ، در یاری رسانی به آسیب دیدگان سوانح " طبیعی " ، و یا در زمینه فعالیتهای ادبی ، هنری ، ورزشی و غیره . اما وجود هیچیک از این کمیته ها یا تشکلهای ویژه نافی وجود و ضرورت یک تشکل فراگیر مستقل دانشجویی در این جوامع نبوده اند . همچنانکه نمیتوان ضرورت تشکلهای مستقل و سراسری کارگری را انکار کرد و رانندگان شرکت واحد ، یا کارگران نیشکر هفت تبه ، یا معلمان و پرستاران ایران را به خاطر تاکید بر حق تشکل مستقل خود بدور از معیارهای حزبی ، فرقه ای ، ایدئولوژیک ... مورد سرزنش قرار داد و بنام رادیکالیسم ، از شکل گیری جنبشهای اجتماعی واقعی ممانعت بعمل آورد .

تشکل سراسری نافی حیات و ضرورت هیچ نهادی نیست ، همچنانکه هیچ نهاد یا کمیته ای نمیتواند نافی وجود یک تشکل مستقل و فراگیر باشد .

گرایش سوسیالیستی در دانشگاههای کشورمان در کنار وظایف ، فعالیتهای و نهادهای ضروری و اخص خود ، باید به این نیاز حیاتی کلان نیز توجه کند ، زیرا بدون آن یک جنبش وسیع دانشجویی شکل نمی گیرد .

ضرورت مقابله با خشونت ...

اولین درس ها : بابا نان داد، بابا آب داد، کار کرد و مامان جارو کرد ، غذا پخت ، بچه داری کرد و..... همان سال اول دختر شش ساله نقش خود را در مامان می یابد. سال های بعد می آموزد که حق آزادی بیان ، آزادی پوشش، آزادی کار، آزادی رفت و آمد ، آزادی رفتار..... که ندارد، هیچ ، صاحب خود هم نیست . یعنی هیچ حقی بر بدن خود ندارد او ملک شخصی مردان خانواده وشیء در دست آنان است. هر نوع تخطی از این مدل و مقاومت در برابر آن، انواع خشونت ها را به دنبال دارد و می تواند حیات زنان را به خطر بیندازد. از این رواست که شناخت و پرداختن به این پدیده که پنهان اما موزیانه خشونت را علیه زنان سازمان می دهد لازم و برای مبارزه باخشونت ضروری است.

محیط کار:

خشونت در محل کار، که در آن عمدتا مردان پست ریاست را در دست دارند از خشونت لفظی شروع شده و به خشونت فیزیکی و آزار جنسی میرسد. زنان قربانی در اغلب موارد سکوت پیشه کرده و در مقابل این خشونت ها مقاومتی نشان نمی دهند. ترس از اخراج از کار و بی آبرویی از یک طرف وعدم حمایت از قربانی وی قانونی، دلیل این نوع واکنش است. لازم به یاد آوری است که موقعیت شغلی زنان هم در شدت و ضعف خشونت وارده بر آنها تأثیر دارد. مسلما یک کارگرن ویک استاد دانشگاه زن به یکسان مورد خشونت قرار نمی گیرند واز قدرت دفاعی یکسانی هم برخوردار نیستند.

دولت و خشونت:

هر چند خشونت وارده بر زنان امری عمومی و جهانی است اما اعمال خشونت نسبت به ساختار جوامع مختلف ، متفاوت است . در جامعه ایران با ساختار ویژه حکومت دینی و جایگاه زن در آن، خشونت علیه زنان نهادی و قانونی است. دستگاه قضایی نه نهادی برای حمایت زنان در برابر خشونت، که خود بازوی اجرایی خشونت قانونی علیه زنان است . طبق قانون مدنی زن تقریبا از هیچ حقوقی بر خودار نیست. حق ازدواج ، حق طلاق ، حق نگه داری فرزند ، حق مسافرت ، حق کار وحق... در دست مردان فامیل از پدر ، شوهر ودر نهایت قیم است . (تازه همه این موارد قانونی به نظر دولت حاضر کافی نبوده ، قانون به اصطلاح «حمایت از خانواده» هم به آن اضافه شده تا بی حقی زنان را کامل تر کند) در زمینه ارث سهم زنان نصف مردان است. در قانون جزا اما خشونت علیه زنان به اوج خود می رسد. سنگسار و قتل های ناموسی، وحشیانه ترین خشونت علیه زنان ، قانونی است. اعمال آزار فیزیکی ، جنسی، روحی ، مردان بر زنان خانواده مجازاتی به دنبال نداشته و عملا دولت دست آنها را باز می گذارد. علاوه بر این دو وجه ، یعنی قانون های خشونت آمیز وعدم مجازات مرتکبین خشونت های خانگی و کاری ، جنبه دیگر خشونت دولتی در ابعاد وسیع تری خود را در حوزه سیاسی ، اجتماعی در برابر مقاومت سازمان یافته زنان نشان می دهد. با نگاهی گذرا به رویدادهای یکساله اخیر، شدت خشونت و سرکوب رژیم اسلامی را نسبت به زنان بطور عام و جنبش زنان بطور خاص را می بینیم . جنبش زنان به دلیل نقش خود در خیزش اخیر مردمی نوک حمله رژیم اسلامی قرار گرفت. در این دوره زندان ، شکنجه های قرون وسطایی و تجاوز در مورد زنان شدت بیشتری می گیرد . (یکی از مشخصه های این دوره از خشونت و سرکوب های دولتی مسئله تجاوز به صورت گسترده است. که باتوجه به بافت سنتی ، مذهبی جامعه هدف ان روشن است). این سرکوب ها ، هدفی جز ایجاد رعب و وحشت ودر نتیجه عقب راندن جنبش زنان را ندارد. جمهوری اسلامی با خشونت سازمان یافته علیه زنان در تمامی حوزه ها قصد دارد حداقل مقاومت نیمی از جامعه را درهم بشکند و از آن جا که این جنبش دارای پتانسیل جدی ودر مقاومت خود مصمم است از طریق سرکوب آن ، جنبش های اجتماعی دیگر را هم به عقب نشینی وارد کند.

و اما با وجود این همه خشونت خانگی ، اجتماعی ، دولتی این سنوئل مطرح است که آیا راه حلی برای مقابله با این خشونت ها وجود دارد؟

مسئله به چالش کشیدن این سیستم پیچیده کار ساده ای نیست . به همین دلیل برای هدر ندادن نیرو و زمان باید مبارزه و مقاومت را به سمت محوری ترین مسئله زنان کانالیزه کرد.

نا برابری نهادی و قانونی بین زن و مرد: از عاجل ترین مسئله جنبش زنان مبارزه برای برابر حقوقی زنان و مردان است . چرا که نابرابری و تبعیض پایه و دلیل اصلی خشونت علیه زنان می باشد و پس از حل این مسئله و بر داشتن گام اول است که می توان در راه برابری

خشونت علیه زنان به اشکال مختلفی بروز می کند از خشونت خانگی ، خشونت اجتماعی، به طور عام گرفته تا وحشیانه ترین شکل آن یعنی سنگسار ، قتل های ناموسی، تجاوز ، که روزانه جان هزاران زن را مورد تهدید قرار می دهد. خشونت در مواردی حتی قبل از تولد شروع می شود «جنسیت جنین یعنی دختر بودن در مواردی باعث سقط جنین می گردد» و بعد از تولد ، زندگی زنان را به طور سیستماتیک مورد تهدید قرار می دهد.

سازمان ملل خشونت علیه زنان را این گونه تعریف می کند:

1- خشونت فیزیکی، جنسی و روانی علیه زنان و فرزندانشان دختر در خانواده

2- خشونت فیزیکی ، جنسی و روانی در جامعه اعم از مدارس، محیط کار ویا مکان های عمومی دیگر

3- خشونت فیزیکی ، جنسی و روانی اعمال شده از طرف دولت یا نهادهای دولتی در هر جا

زن ایرانی با تمامی اشکال این خشونت ها آشنا است .

دختر باز هم دختر شاید همه ما این جمله را در خانه خود یا خانه های دیگر شنیده ایم.

خانواده و خشونت: خشونت خانگی از پیچیده ترین و جان سخت ترین نوع خشونت علیه زنان است .

در جامعه ما آمیزه ای از فرهنگ، سنت، مذهب و قوانین نا برابر، این جان سختی را چند برابر می کند.

دختر از بدو تولد در معرض تبعیض و خشونت است و با تصور باری اضافه بر دوش خانواده اغلب از همان ابتدا مورد بی مهری عاطفی قرار می گیرد و نسبت به فرزند پسر از ارزش کمتری برخوردار است . در نتیجه در تمامی حوزه های زندگی از تغذیه ، بهداشت ، تربیت ها رفتاری متفاوت از برادر خود روبرو است بنابراین اولین تبعیض ها ، خشونت را سازمان می دهند. تبعیضی که همواره در طول زندگی زن، نه تنها باعث خشونت فیزیکی و روحی که در بسیاری از موارد منجر به نابودی و مرگ او می شود. از این پس زندگی دختر، همسر ، مادر، به عنوان ملک شخصی مردان ، به ترتیب تابعی از زندگی ، پدر ، پدر بزرگ، برادرو شوهر است. در نتیجه زندگی زن در تمامی ابعاد آن تحت کنترل است و می توان ادعا کرد که تقریبا از هیچ نوع آزادی در زندگی خود بر خوردار نبوده و همواره در معرض تهدید است . اجازه الزامی پدر خانواده برای ازدواج دختر عملا همه ازدواج ها را به ازدواج اجباری بدل کرده وحق آزاده انتخاب همسر و رضایت دختر را برای یک زندگی مشترک بی معنا می کند. طبیعتا هر نوع مقاومت و نا فرمانی در برابر این اجبار گناه نا بخشودنی است و میتواند به فاجعه ای تبدیل شود. قتل های ناموسی اوج خشونت خانگی در برابر مقاومت زن و تلاش او برای بدست گرفتن زندگی خود است.

جامعه و خشونت :

در جامعه ای که نا برابری و تبعیض بین زن و مرد نهادی و قانونی است ، در جامعه ای که مرد سالاری ریشه عمیق و دیرینه دارد ، در جامعه ای که نابرابری های اقتصادی و فرهنگی بیداد می کند ، زنان از اولین قربانیان خشونت هستند. در این راستا هر چه زنان از موقعیت اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی پایین تری برخوردار باشند بیشتر در معرض آسیب های اجتماعی ودر نتیجه خشونت قرار می گیرند.

محیط آموزش:

در محیط های آموزشی از مدرسه تا دانشگاه خشونت شکل ویژه ای به خود می گیرد : آموزش نابرابری و مطیع و بردبار بودن ، دم برنیاروندن و..... آموزش مدل زن ایده آل .

تجاوز، جرمی بدون مجازات!

زن با تردید نگاهی می کند و می پرسد: "واقعا؟ آیا می توانم شکایت کنم؟ آخر چه کسی حرف مرا باور می کند؟" یک سنوال استاندارد که اکثر زنانی که مورد تجاوز قرار گرفته اند، همواره طرح می کند. مراکز مشاوران گزارش می دهند، دادگاه ها و مراکز قضایی هم چنان مانند گذشته به زنانی که مورد تجاوز قرار گرفته اند، بی توجهی کرده و شکایت آنان را جدی نمی گیرند. به همین جهت تردید در ارائه و پی گیری شکایت مهم ترین مشکل این زنان است. وجود چنین تردیدی بی دلیل نیست. آمار نشان می دهد در سال 2008، 7292 زن تجاوز دیده به دادگاه شکایت کرده اند. اما تنها یک هفتم این شکایات، حکمی علیه مجرم دریافت کرده است. بسیاری از این شکایات اصلا به مرحله دادگاه و ارائه حکم نمی رسند. تقریباً سه چهارم از این شکایات قبل از هر بررسی از دستور خارج می شوند و نصف این میزان نیز بعد از تشکیل پرونده بدون این که از زن تجاوز دیده اصلا سئوالی پرسیده شود، مختومه اعلام می گردند. آن هایی که به مرحله دادگاه می رسند، غالباً به میزان 6 ماه تا 2 سال باید منتظر بمانند و تمام این پروسه برای زن چیزی جز رنج و عذاب نیست.

آمارها حکایت از این دارند که کشور آلمان در اروپا کمترین میزان شکایت علیه تجاوز را به خود اختصاص داده است. در حالی که از هر 7 زن، یک نفر از سن 16 سالگی قربانی تجاوز یا سوءاستفاده جنسی شده است. اما فقط 8 درصد آنان به پلیس مراجعه می کنند. یعنی 92 درصد مجرمین به طور کامل پشت پرده مانده و افشا نمی شوند. و اگر میزان پرونده هایی را که در دادگاه حکم آزادی مجرم را صادر می کنند، حساب کنیم، در واقع نزدیک به 100 درصد مجرمین آزادانه مشغول اجرای اعمال خود هستند. به این ترتیب می توان ادعا کرد، انجام تجاوز در کشور آلمان، جرمی ست بدون مجازات!

یکی از تم هایی که هم چنان مورد بحث است، از بین بردن تناقض موجود میان بالا رفتن میزان شکایات و پایین آمدن صدور حکم علیه مجرم می باشد. یک خلاء ناعادلانه که باید از بین برود. برای مثال از سال 2000 تا 2003 شکایات نسبت به تجاوز به میزان یک چهارم افزایش یافته است. اما بالعکس تعداد احکامی که دادگاه ها علیه مجرم صادر کرده اند، به میزان یک دوم کاهش پیدا کرد. در حالی که در مورد جرائم دیگر مانند دزدی، جنایت و غیره، چنین نسبی همواره متعادل رشد کرده است. یکی از دلایل نامتناسب بودن میزان رشد شکایات در مورد تجاوز و نسبت آن با میزان رو به کاهش احکام صادره علیه مجرم، "کلیشه" ای ست که نه تنها بر اذهان همگان، بلکه بر آرای صادره در دادگاه ها نیز حاکم است.

کلیشه تجاوز، یعنی مردی بیگانه، نصف شب از پشت درخت ها به زن حمله کرده و زن را در حالی که به شدت از خود دفاع می کند، با خشونت هر چه تمام تر مورد تجاوز قرار می دهد. زن مجروح شده و فوراً به پلیس اطلاع داده و از مرد وحشی شکایت به عمل می آورد!

اما واقعیت بر اساس این کلیشه پیش نمی رود. آمار می گوید، تنها یک هفتم زنان مورد تجاوز مردی بیگانه قرار می گیرند. از هر دو تجاوز جنسی، یکی توسط همسر، دوست پسر و یا همسر سابق انجام می گیرد. از هر 5 متجاوز، یکی فردی آشنا و یا همسایه می باشد. از هر 10 مورد تجاوز، یکی توسط اعضای فامیل صورت می گیرد. 69 درصد تجاوزها در خانه مسکونی زن به وقوع می پیوندد. و جراحات فیزیکی تنها در یک سوم موارد قابل تشخیص است که اکثراً توسط پارتنر سابق زن اعمال می شود.

صورت جلسات دادگاه ها در بسیاری موارد نشان می دهد که رئیس دادگاه با عباراتی مانند: "برخی از زنان همسر خود را به تجاوز منسوب می کنند، زیرا می خواهند انتقام شکست زندگی مشترک شان را از همسر خود بگیرند...." یا "برخی زنان از برخورد بی منظور همسرشان هنگام سکس یک تجاوز جنسی می سازند...." و پروسه بررسی شکایت را قطع کرده و با حکم را به نفع متجاوز صادر کرده است.

با وجودی که در موارد شکایت شده، زن به طور وضوح به مرد "نه" گفته است، اما دادگاه تردید بیشتری نسبت به شاککی نشان داده و زن را مقصر اعلام کرده و یا به عنوان همکار با مجرم محکوم نموده است. چنین مواردی که کم نیستند، ثابت می کنند که کلیشه تجاوز چه نقش بزرگی در صدور احکام دادگاه ها بازی می کند. این امر ثابت می کند که آموزش چنین تمی در سطح قضات، دادستان ها و وکلای چه حد ضروری می باشد. به علاوه می بایست شاخص های

عمل پیش رفته و با رفع هر گونه تبعیض، خشونت را به تدریج و با کمک قانون از بین برد. در این راه تجربه کشورهای که این گام اول را مدتها بر داشته اند می تواند کمک موثری باشد. زنان این کشور ها پس از بدست آوردن برابری حقوقی تا به امروز هرگز دست از مبارزه بر نداشته و مداوماً و پیگیرانه با تمام مظاهر مردسالارانه در خانه و جامعه مقابله می کنند. این مبارزات همواره جنبه آگاهی زنان به حقوق خود، افشاکاری در مورد تبعیض و خشونت ها و زیر فشار قرار دادن دولت ها برای گرفتن امکانات و ابزار قانونی برای اجرای برابری در عمل و منع هر نوع خشونت است. در اثر مبارزات زنان در اروپا پیشرفت های جدی حاصل شده که هر چند در کشورهای مختلف متفاوت ولی در مجموع قابل ملاحظه است. از بین این کشورها، کشور سوئد در این زمینه از همه موفق تر بوده است. بعد از سوئد کشورهای دیگر شمال اروپا قرار دارند. کشورهای دیگر اروپا در رده های بعدی جدول هستند. در فرانسه بر اثر مبارزه مداوم سازمان های زنان و بسیج همواره زنان، دولت سال 2010 را سال منع خشونت علیه زنان اعلام کرده و اقدامات قانونی را علیه خشونت به تصویب رسانده است. این اقدامات که شامل حمایت از زنان از یک طرف و مجازات عاملین خشونت از طرف دیگر است در موارد زیر خلاصه می شود:

1. وهله اول ایجاد خانه های امن و سیستم حفاظتی فوری برای زنان قربانی خشونت است در وهله دوم باز گرداندن زن به خانه و دور کردن عامل خشونت یعنی مرد از خانه.

2 - به رسمیت شناختن خشونت روانی به عنوان جرم.

3 - پیش بینی طرح مجازات در مورد ازدواج اجباری.

4 - به کار گیری سیستم های حفاظتی الکترونیکی و اطلاع رسانی برای پیشگیری از تکرار جرم.

5 - آموزش قربانی برای مقابله و بهبود شرایط کمک رسانی.

اما به خوبی آشکار است که این اقدامات و قوانین دولتی تنها در صورت به رسمیت شناختن برابری امکان پذیر است. هر چند تلاش های انجمن های غیر دولتی برای کمک به قربانیان را نمی توان نا دیده گرفت اما در نهایت کمک چندانی به حل مسئله نمی کند. راه حل واقعی و اساسی را می توان با یک جنبش قوی و نیرومند زنان و مبارزه بی امان برای برابرقوقی و برابری در عمل به پیش برد.

خلاصه کلام آنکه هیچ سنت، فرهنگ، مذهبی نباید بهانه ای برای پایمال کردن و از بین بردن حقوق انسان به عنوان یک انسان آزاد و کامل باشد. حق زندگی حق هر شهر وند بدون توجه به جنسیت است.

2010_11_24



تجاوز و سوء استفاده های جنسی در مدارس نیز آموزش داده شوند. هیچ گاه برای یاد گرفتن و شناخت و افشای تجاوز در زندگی روزمره زود نیست.

این باور اشتباه بر اساس یک تعریف کهنه و قدیمی از تجاوز، معتقد است یک تجاوز وقتی واقعی است که زن به شدت از خود دفاع کرده باشد. عدم دفاع زن از خود با وجود اعلام واضحانه عدم تمایل به انجام سکس، عامل بزرگی است که پروسه بررسی شکایت با شکست مواجه می شود. در چنین مواردی به سادگی به زن گفته می شود، خودت مقصر بودی!

برای دادگاه تنها "نه" گفتن زن هیچ دلیلی برای شکایت نیست. یکی از مواردی که بسیار برجسته بود، در سال 2006 اتفاق افتاد. با وجودی که زن واضحا به انجام سکس نه گفته بود و با وجودی که مرد لباس زن را از هم دریده و به زن تجاوز کرده بود، اما هیچ کدام از این ها برای دادگاه کافی نبوده و رئیس دادگاه با جمله "هیچ سوءاستفاده جنسی از طریق خشونت صورت نگرفته است" و "پاره شدن لباس دلیلی بر اثبات امر تجاوز نمی باشد"، پرونده را مختومه اعلام کرده و مجرم را آزاد می گذارد.

درواقع چنین تصمیمی از جانب دادگاه به زنان دیکته می کند که عدم تمایل خود نسبت به انجام سکس را باید با اعمال خشونت نشان دهند تا اثبات شود که واقعا نمی خواهند سکس داشته باشند. قضات دادگاه حتی این آگاهی را نیز ندارند که بسیاری از زنان به ویژه آن هایی که در گذشته مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند، هنگام تجاوز به "خشک زدگی" (یخ زدگی Freezing) دچار شده و از اعمال هرگونه اقدامی عاجز می شوند. متأسفانه هیچ دادگاهی پرونده تجاوز را از این زاویه که زن به علت شرایط موجود اصلا امکان دفاع از خود را نداشته است و یا این که در لحظه تجاوز دچار خیرگی و خشک زدگی شده، بررسی نکرده است. کلیشه تجاوز همواره بر صور احکام دادگاه ها حاکم بوده است.

پرونده ای که به نازگی در مورد تجاوز به یک دختر 18 ساله در خوابگاه بیماران روانی، که در گذشته نیز بارها مورد تجاوز قرار گرفته بوده، بررسی و مختومه اعلام شد، حاکی از همین ضعف بزرگ است که دختر چه از نظر سلامت روانی و چه از نظر موقعیت و شرایطی که در آن لحظه وجود داشته، با وجود اعلام عدم تمایل به انجام سکس، به هیچ عنوان توان دفاع فعال از خود را نداشته است.

حتی قانون 177 مجازات که نظر بر همین شرایط دارد، نمی تواند قربانی تجاوز را در صورت عدم دفاع فعال، محق اعلام کند. قوانین حاکم بر دادگاه ها برای صدور حکم علیه متجاوز همانا اثبات مقابله فعال حین انجام تجاوز است. بحث های زیادی بر سر گسترش مفهوم قانون 177 وجود دارد، مبنی بر این که "سوءاستفاده جنسی از یک شخص بر خلاف میل اش"، در شرایط مختلف قابل مجازات باشد. این بحث تاکنون نتیجه مثبتی نداده است.

محققین اثبات کرده اند که درواقع دفاع فعال یک زن هنگام تجاوز بیشتر یک استثنا است. قاعده اساسا بر خیرگی و خشک زدگی است که زن به ویژه آن هایی که در گذشته مورد تجاوز قرار گرفته اند، دچارش می شوند. چنین واکنشی کاملا نرمال است. زن در این لحظات دچار یک شوک روحی شده و امکان هر واکنشی را از دست می دهد. تنها واکنش هنگام تجاوز که در بسیاری موارد عمل کرده است، جداکردن و دور کردن روح و روان خود از آن لحظات طاقت فرسا است و دقیقا به همین دلیل هنگام بازپرسی، بسیاری از جزئیات به خاطر آورده نمی شوند. امری که باعث می شود تا دادگاه اظهارات زن را باور نکند. چنین واکنشی از جانب قضات آلمانی در دادگاه ها نادیده گرفته شده و به عنوان دفاع از خود محسوب نمی شود. بسیاری از قضات اصلا درباره اثرات ناگوار مابعد شوک روحی چیزی ننشیدند و مطالعه نکرده اند و نمی دانند که چنین تکان روحی در درازمدت چه ویژگی هایی داشته و مشخصات آن چیست و چگونه عمل می کند. در حالی که شوک های روانی که بر اثر ارتکاب تجاوز از جانب انسان بر انسان به ویژه فردی آشنا اعمال می شود، بسیار ریشه دارتر و دردناک تر از شوک هایی است که در تصادفات و یا حوادث طبیعی بر انسان وارد می آید. در این حالت اعتماد قربانی نسبت به اطرافیان، روابط و مردم نیز سلب شده و بازسازی این اعتماد به یک درمان دراز مدت نیاز دارد. تجاوز جنسی خسارات و ضربات روحی- روانی بسیار جاد و بلند مدت بر انسان بر جای می گذارد که می بایست شناخته شده و مورد آموزش قرار گیرد.

آمار نشان می دهد که از هر دو فردی که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند، یکی دچار تکان و شوک روحی بلند مدت می باشد. درحالی که این نسبت در مورد افرادی که تجربه تصادف داشته اند، یک به 13 است.

همراه بودن یک متخصص کنار زن در دادگاه، یکی از بهبودهایی است که در قانون صورت گرفته و زنان تجاوززیده می توانند از آن به نفع خود سود جویند. در واقع فردی که به فوت و فن های بازپرسی وارد است، در تمام پروسه شکایت و دادگاه همراه زن خواهد بود و او را

آماده سئوالات ممکنه و برخوردهای احتمالی در دادگاه خواهد کرد. اما جالب این جاست، تجربه نشان داده است، هر زنی که در دادگاه، همراه دارد، با شدت و عصبیت بیشتری از جانب رئیس دادگاه برخورد می شود.

از آن زمان که جنبش زنان در سال های 1973 بالاخره خشونت علیه زنان را از پشت پرده های تاریک بیرون آورده و آن را به یک تم اجتماعی تبدیل نمود، تاکنون حوادث بسیاری اتفاق افتاده است. اما تجاوز در زندگی زناشویی تازه از سال 1997 قابل مجازات شده است. حول این تم، 25 سال تمام صحبت و بحث انجام گرفت تا بالاخره قانونی در این رابطه به تصویب رسید. هم چنین دستگاه پلیس مورد آموزش قرار گرفت و پزشکی قانونی جایگاه تعیین کننده خود را در تعقیب و مجازات مجرم یافت. زنان تجاوززیده این امکان را یافتند، به طور ناشناس مشخصات مجرم و جرم را اعلام کرده تا در آینده اگر جرئت یافتند و تصمیم بر شکایت گرفتند، بتوانند از مدارک موجود در دادگاه استفاده نمایند. پزشکی قانونی می بایست تمام مدارک موجود را بایگانی کرده و در صورت لزوم به دادگاه ارائه دهد.

اکنون اما، با وجود این که میزان شکایات هم چنان بالا می رود، احکام صادره به ضرر قربانی و به نفع مجرم افزایش می یابد. کوی رابطه ای مستقیم میان افزایش جرئت زنان قربانی برای پی گیری شکایت خود و حرص و عصبانیت دادگاه ها و انکار شهادت روانشناسان در مورد صحیح بودن ادعای قربانی وجود دارد. در حالی که تحقیقات نشان داده است که ادعای خلاف حقیقت از جانب زنان در استثناء قرار دارد و در حد 3 درصد می باشد. اساسا زنانی شکایت خود را پی گیری می کنند که واقعا قربانی تجاوز شده اند. با وجودی که تم تجاوز در جامعه مورد بحث است و می توان رشد آگاهی را در این رابطه شاهد بود، پروسه دادگاه ها و خارج کردن بسیاری از پرونده های شکایت از دستور و مختومه اعلام کردن آن ها مانع بزرگی در مقابل به نتیجه رسیدن این آگاهی به شمار می رود.

یک متخصص شوک تراپی در مورد قربانیان تجاوز می گوید: تجاوزجنسی برای یک زن به معنای یک عمل به شدت تهدید آمیز و در حد مرگ خطرناک به شمار می رود. واکنشی که زنان در این لحظات از خود نشان می دهند، کاملا متفاوت است. یکی از واکنش های رایج "فرار از درون" است. قربانی خود را از پیکر خود و حادثه ای که در حال رخ دادن است، جدا می کند و به حالت خشک زدگی فرو می رود. و دقیقا به همین علت نمی تواند حادثه را به طور دقیق تشریح کند. هم چنین به نظر می رسد که زن با یک حالت بی تفاوتی و خونسردی راجع به این فاجعه صحبت می کند. در این حالت قاضی که اطلاع کافی از واکنش های بعد از تجاوز ندارد، می تواند اظهارات زن را غیر واقعی ارزیابی کند. از طرف دیگر واکنش زن می تواند خشمگینانه و بانفرت شدید باشد. در این حالت نیز قاضی این واکنش را میل به انتقام زن از مرد می پندارد و باز حکم غیرواقعی به آن می دهد.

پیچیدگی قضیه همین جاست که هر واکنش زن می تواند در دادگاه علیه خود او به شمار رود. بارها پیش آمده که قاضی پروسه دادگاه را به علت ناکافی بودن مدارک و یا اظهارات زن از وسط قطع کرده است. چنین حالتی بدترین حادثه برای قربانی به شمار می رود و اثرات روانی شدیدی بر او به جای می گذارد، به طوری که قربانی نیز احساسات خود را در برابر واقعه ای که برایش پیش آمده، تنها تا لحظه قطع پروسه دادگاه می تواند تجزیه و تحلیل کند.

یکی دیگر از مشکلاتی که قربانی در پروسه دادگاه با آن مواجه است، تراپی هایی است که او قبل از دادگاه با روانشناس و متخصصین شوک تراپی داشته است. در این حالت قاضی مدعی می شود که زن اظهارات خود را تحت تأثیر دوره معالجه و درمان بیان می کند و یا این که به طور کل ایده تجاوز از روانشناس آمده است. به همین علت زن مورد تجاوز قرار گرفته می بایست ابتدا با وکیل خود و مشاور زنان دقیقا صحبت کرده و روشن کند که آیا درست است قبل از پروسه دادگاه به روانشناس مراجعه کند یا خیر. چنین امری در شرایطی که پروسه دادگاه گاهی حتی در حد 3 یا 4 سال بعد از واقعه انجام می شود، بسیار مشکل زا خواهد بود. به علاوه بسیاری از قربانیان تجاوز اصلا قبل از درمان در شرایطی نیستند که در دادگاه شرکت کرده و اظهارات خود را بیان کنند.

درمان مجرمین، کمک به قربانیان است

تراپی مجرمین نیز یکی از تلاش هایی است که از آن طریق می توان به قربانیان تجاوز یاری رساند. در واقع مجرم در وهله نخست فقط از این که برای عمل خود باید مجازات و زندانی شود، ناراحت است و نه به خاطر فاجعه ای که بر سر یک انسان دیگر آورده است. تلاش بر این است که مجرم مسئولیت خود را در قبال عملی که انجام داده،

بشناسد و خود را مقصر اعلام کند. مجرم باید بفهمد، این عمل خود او را شاید برای مدتی زندانی کند، اما قربانی در تمام زندگی اش از آن رنج خواهد برد. مجرم باید از دل سواری برای خود دست بکشد و به ابعاد فاجعه ای که در وقوع آن مقصر بود، پی ببرد. البته روشن است تعداد مجرمینی که تحت درمان قرار می گیرند، اندک است. زیرا میزان کسانی که به مراکز درمان مراجعه می کنند، نسبت به انبوه مجرمینی که دست به تجاوز می زنند، بسیار پایین است. آن هایی که به این مراکز مراجعه می کنند، کسانی هستند که یا به میل خود می آیند و در واقع از عمل خود میوهوت بوده و از کار خود پشیمانند. یا به تقاضای وکیل می آیند، چرا که وکیل می داند فرستادن مجرم به جلسات درمانی می تواند در نتیجه دادگاه تأثیر مثبت بگذارد.

این گونه تریای ابتدا با برگزاری 5 نشست آغاز می شود و اگر تشخیص داده شود که مسئله برای مجرم جدی بوده و حقیقت را می گوید، تریای ادامه داده می شود. چنین حالتی به وضوح در رأی دادگاه ها نیز تأثیر می گذارد.

بهترین حالت این است که با مسئولین تریای زن نیز تماس حاصل شود تا صحت و چگونگی اظهارات مجرم مورد آزمایش قرار گیرد. باید توجه شود که عدم یادآوری کامل حادثه، گاهی در مورد مجرمین نیز صادق است. گاهی مجرم شروع می کند به نوشتن و توضیح عمل خود و هم چنین به تشریح نظرات خود. از این نوشته ها می توان دریافت که مجرم تا چه حد خود را تغییر داده است و یا دشمنی اش با زنان تا چه اندازه است. در نهایت گزارشی در این رابطه به دادگاه ارائه خواهد شد که در تصمیم گیری و صدور حکم نقش خواهد داشت. در مجموع هر گامی که برای درمان مجرم برداشته می شود، خدمتی است در جهت حفاظت بیشتر از قربانی.

کلماتی وجود دارند که به اندازه شلاق دردناکند!

زن در مورد همسرش که 17 سال تمام با او زندگی مشترک داشته، می گوید: "او در بیرون از خانه و ظاهر امر، مردی ست مهربان، مؤدب و با شخصیت. اما وقتی وارد خانه می شود، انواع و اقسام تحقیرها و توهین ها را نسبت به من شروع می کند. مرا با زن های دیگر مقایسه کرده و هر ویژگی و خصوصیت مرا، چه از نظر ظاهر و چه از نظر اخلاق و رفتار تبدیل به سرزنش و پایین آوردن شخصیت من می کند."

اغلب زنان در چنین شرایطی خود را مقصر دانسته و اعتماد به نفس خود را از دست می دهند. برای مثال زن می داند که همسرش با زن دیگری رابطه داشته و حتی در بستر مشترک شان با او خوابیده است. و وقتی زبان به اعتراض می گشاید، مرد حاضر به صحبت کردن در آن مورد نمی شود و به نحوی برخورد می کند که گویا نقائص و کمبودهای زن باعث این عمل شده است. زنان در چنین شرایطی خود را عامل شکست در زندگی زناشویی دانسته و تمام نسبت هایی را که از جانب همسر به آنان زده می شوند، می پذیرند و توان مقابله با آن را از دست می دهند. مرد شروع می کند به بی اعتنایی بیشتر و تحقیر و توهین بیشتر. برعکس، زن تلاش می کند به جلب محبت و توجه بیشتر! زن تصور می کند از این طریق می تواند زندگی خود را نجات داده و مرد را وادار به وفاداری نماید.

چنین است پروسه متناقض در مورد بسیاری از زنان قربانی. وجودی که تحت خشونت فیزیکی و یا روحی همسرشان هستند، اما هم چنان خواهان بازگشت به زندگی جهنمی شان بوده و خیال می کنند می توانند مجدداً رابطه زناشویی شان را به روزهای تلایی بعد از ازدواج برگردانند. بسیاری از این زنان تحصیل کرده و دارای موقعیت اجتماعی خوبی بوده و شخصیت قوی ای نیز دارند. اما به ویژه چنین زنانی به قدرت خود متوهم بوده و همواره درصد بازگرداندن همسر خود به عقلائیت و ادامه زندگی زناشویی خود هستند. یک اشتباه خطرناک!

زنان در چنین شرایطی به علت ترس به همسر خود وابسته می شوند و از او در مقابل فامیل و آشنایان حفاظت کرده و سیما دیگری از او در بیرون نمایش می دهند. در مقابل تلاش می کنند خود و حساسیت های خود را فراموش کرده و گاهی به الکل و سایر مواد مخدر پناه برند.

علم روانشناسی معتقد است که انسان می تواند از طریق فشارهای روحی نابود شود. به چنین پروسه ای قتل روانی نام داده شده است. زنانی که قربانی خشونت روحی، احساسی-عاطفی هستند، کم کم در یک پروسه طولانی تریای متوجه می شوند که تقصیر از آنان نیست، بلکه تمام مدت تحت یک فشار و خشونت

روانی قرار داشته و اعتماد به نفس شان به طور مداوم و ذره ذره از آنان ربوده شده است.

دادگاه ها نیز قربانیان خشونت روانی را جدی نمی گیرند و غالباً با عدم پذیرش ادعای زن، به او نسبت انتقام گیری یا برخورد های هیستریک و غیره زده و دادگاه را به نفع مجرم مختومه اعلام می کنند. در حالی که بسیار روشن است، خشونت فیزیکی غالباً دنباله و نتیجه خشونت روانی بوده که در یک زمان طولانی بر قربانی حادث می شود.

از ژوئن 2010 اعمال خشونت احساسی-عاطفی از جانب پارتنر در زندگی مشترک، در فرانسه دارای مجازات اعلام شده است. بر اساس قانون 17، حفاظت از قربانیان خشونت، مجرم می تواند مجازات شود. قانون بدین گونه شروع می کند: "نظر به این که رفتار یا کلماتی باعث تحقیر دیگری شده و حق و احترام او را زیر گیرد و یا این که، اگر این رفتار باعث به خطر افتادن سلامت روحی و روانی شخص دیگری شود....."، مجرم تا 3 سال زندانی و پرداخت 75 هزار یورو مجازات می شود.

قانون حفاظت از قربانیان خشونت در آلمان اما، متأسفانه هنوز فاصله زیادی با قوانین مصوبه در فرانسه دارد!

نقش پزشکان در جلوگیری از خشونت بر علیه زنان

خشونت علیه زنان یکی از تم های اصلی در کنگره جهانی پزشکان زن بود. در این کنگره جزئیات پروژه "دخالش پزشکی در مقابله با خشونت علیه زنان" به طور مشروح بررسی شد. بر اساس این پروژه تاکنون در عرض 2 سال در سه شهر آلمان و در هر شهر 15 تا 20 مطب تحت آموزش قرار گرفته اند. پزشکان می بایست نشانه های خشونت را در مریض خود بشناسند و چگونگی صحبت با فرد خشونت دیده را آموزش ببینند. آن ها باید گزارش موقوف را طوری نوشته و تهیه کنند که مدلل و در دادگاه اثبات شدنی باشد.

طی اجرای این پروژه، آموزش اولیه و پایه ای به مطب های مورد نظر ارائه شد و بعد از آن طی یک سال با همراهی و نظارت دائمی، کلیه نکات مورد نیاز در امر مواجهه با موارد خشونت دیدگی به طور عملی تشریح گردید.

در این رابطه سئوالات زیادی مطرح می شود. خشونت احساسی-عاطفی چیست؟ شروع آن چه زمانی ست و پایان آن چگونه مشخص می شود؟ وقتی زنان خشونت دیده هم چنان مایل به بازگشت به زندگی خود هستند، چه باید کرد؟

بسیاری از پزشکان ازمشخصات این پروژه بی اطلاع بوده و اظهار تعجب می کردند. مریضی که سال ها به مطب مراجعه کرده و همواره از امراض نامشخص شکایت داشته و پزشک نیز از دلایل آن بی خبر بوده، و وقتی بعد از بررسی وضعیتش معلوم می شود که مریض سال ها تحت فشار خشونت خانگی به سر می برده، طبیعتاً به شدت موجب تعجب پزشک می شود. تحقیقات نشان می دهد که از هر 4 زن، یکی خشونت همسر و پارتنر را تجربه کرده است. از هر 5 زن، یکی به علت خشونت خانگی بیمار شده است. اما اکثراً در این باره سکوت می کنند.

اکنون تم خشونت خانگی مسئله بسیاری از جوامع پزشکی شده است. از قبیل جامعه پزشکان متخصص زنان و زایمان، پزشکان جراح حوادث، روانشناسان شوک تریای که خشونت خانگی و دخالت فعال در این امر را جزو بحث های کنگره های خود قرار داده اند. هم چنین اتحادیه پزشکان خانوادگی قصد دارد به این بحث به طور جدی بپردازد.

اما امری که بسیار اهمیت دارد، وارد نمودن آموزش های مربوط به شناخت نشانه های خشونت خانگی و مقابله مؤثر با آن در مواد درسی تحصیلات پزشکی می باشد. اضافه بر آن مشورت هایی که پزشک با فرد خشونت دیده می کند و زمانی که صرف این مشاوره می شود، می بایست جزو ساعت کار پزشکان تلقی شده و به آن دستمزد تعلق گیرد. هم چنین می بایست شبکه های مرتبط با پزشکانی که در رابطه با خشونت خانگی فعال هستند، سازمان دهی شوند تا پزشکان بتوانند در موارد ضروری به آن دست رسی داشته و مشکلات شان را در این رابطه مطرح کنند.

(*) برگردان از نشریه "اما"، شماره 297

امیدهای یک قربانی ...

وازلویه دم خواهان بخشش بود، اما قاتلین شهلا درمبادرت به قتل وی، آن را آگاهانه و هدفمند و با زستی حق بجانب صورت دادند. اگر اولی را بتوان در زمره قتل های غیر عمد و ناخواسته به حساب آورد، دومی را قطعاً می توان و باید در زمره قتل های عمدی و خواسته شده جمهوری اسلامی به حساب آورد.

نظام موجود به عنوان مسبب اصلی این جنایتها از چند سو نقش اصلی را دارد:

قبل از هر چیز بطور مستقیم با تمسک به قوانین حقوقی غیر انسانی و عهد دقیانوسی خود، از جمله قانون قصاص (اعدام و مجازات اسلامی) و نیز از طریق جرم خصوصی دانستن قتل در نظام قضائی تحمیلی خود بر جامعه، و بطور غیر مستقیم با تولید و دامن زدن به فقر و فلاکت و فرهنگ مردسالاری و تبعیض جنسیتی و بطور کلی سرکوب مناسبات آزاد و داوطلبانه زن و مرد، و بالأخره عامل سوم را باید اهداف سیاسی در انجام و تشدید این نوع اعدام ها برای دامن زدن به جو رعب و خشونت دولتی در جامعه دانست. چراکه رژیم در برابر رفتار خود با موجدی از فشارهای داخلی و بین المللی روبرو شده است که برای گریز از آن به انواع و اقسام ترندها و مانورها مبادرت می ورزد. او هرگونه انعطاف و عقب نشینی را در حکم نشان دادن ضعف و عامل پیشروی مخالفین، خطرناک می داند. از جمله این ترندها می توان به انواع فشارها برای وادار کردن قربانی به اعترافات مورد نظر حکومت، مانور بین اشکال گوناگون قصاص (به دار کشیدن و یا سنگسار و...)، تظاهر به ژست بیطرفی نظیر تلاش های صوری و نمایشی برای ایجاد صلح و سازش بین طرفین دعوا، و این در حالی است که در پشت ماسک ادعای صلح و سازش به انواع شگردها برای تیز کردن چاقوی انتقام و اجرای احکام فقهی پای می فشارد.

جنبه تراژیک جنایت

یکی از وجوه تراژدیک این گونه جنایتهای رژیم، مشارکت دادن خانواده مقتولین در انجام آنهاست. که از قبل خصوصی کردن جرم قتل و در نظر گرفتن نظر اولیاء دم (صاحبان خون) و مشارکت آنها در انجام مجازات است. امری که جز تحریک و تقویت وجه نانسانی و درونی کردن خشونت و دامن زدن این حس نانسانی در افراد ناآگاه و آسیب پذیر فرهنگ انتقام، و پنهان کردن دستان خونین خود در پشت آن نیست.

بی شک این وجه از خشونت درونی و نهفته در وجود این گونه افراد و تحریک فرهنگ انتقام و کینه جوئی، شرایط مناسبی را برای باز تولید موجه بودن این گونه جنایت های قرون وسطائی برای نظام واپسگرا فراهم می کند. وجود چنین عنصری درونی شده، البته وضعیت را پیچیده تر کرده و به همین ترتیب مقابله با آن نیز پیچیده تر شده و نیازمند ترکیب چندین رویکرد همزمان است:

هم مبارزه با اصل اعدام به مثابه شعار اصلی و همزمان مبارزه با قوانین فقهی - حقوقی نانسانی عهده دقیانوسی نظام ولائی که حتی فرسنگ ها از میانگین متوسط فرهنگ جهان امروزی در بر خورد با این نوع رویدادها عقب تراست، هم مبارزه با شرایط تبعیض آمیز و تباهی آور، با فقر و فلاکت و مناسبات اقتصادی و اجتماعی مبتنی سلطه و سرکوب و هم آموزه های فرهنگی واپسگرا و گنداب ها و رسوبات بازمانده از گذشته و از عقاید و باورهای ارتجاعی و از جمله فرهنگ مردسالاری و نظایر آن. شرایط عمومی حاکم بر جامعه و سیاست های

حاکم بر رژیم، هر روز هزاران نفر را در برابر تصمیماتی خطیر از قبیل خودکشی و یا پرخاش به هم نوعان و در معرض فوران انواع عکس العمل های کور و خشمگین قرار می دهد. از این رو در طین مبارزه علیه آماج اصلی و مسبب واقعی همه این نکبت ها، در عین حال لازم است با آن وجوهی از خشونت لانه کردن در درون جامعه و خودمان که با درجات اشکال گوناگونی خود را نشان می دهند، به مبارزه همزمان برخاست و خویشتن را از آن معاف نکرد. بی تردید ارتقاء آگاهی از طریق واکاوی در واقعیت های ملموس و تجربه شده، نظیر عوامل دخیل در پدیده هائی چون زندگی شهلا و نتایج منفی کاربرد خشونت های متقابل و به مراتب خطرناک تر دولتی در مقابله با آن نقش مهمی در ارتقاء فرهنگ مناسبات انسانی و بدور از سلطه دارد. بویژه نشان دادن اینکه نقش حاکمیت و سیاست هایش در باز تولید آن چیست و چگونه در پشت دامن زدن چنین وجوه واپسگرایانه ای سنگر گرفته و به حیات ننگین خویش ادامه می دهد، حائز اهمیت است.

بی تردید در این مقابله توأمان با حاکمیت و لایروبی رسوبات درونی در خود و در جامعه، شکل گیری افکار عمومی و حساسیت به این نوع جنایت ها و ایجاد کارزارهای موثر و پیوسته برای محکوم کردن رژیم و نظارت بر رفتار و عملکرد آن، در کنار مخاطب قرار دادن جامعه و وجدان تک تک آن نسبت به خطر چنین رسوایی که به عنوان متحد جانپان حاکم عمل می کند، دارای اهمیت بسزائی است. فشار بر روی عناصر واپسگرا و درونی شده و موجود در صفوف جامعه و از جمله زیر فشار قرار دادن مثبت اولیای دم برای اجتناب از ریختن نفت به روی آتشی که رژیم آن را برافروخته، از مصادیق مهم چنین رویکردی است. فشاری که می تواند با انواع و اشکال اقدامات و آموزه ها و افشاگری های سازنده همراه باشد. چه بسا با گسترش چنین فشار مبتنی از سوی افکار عمومی حساس و برانگیخته شده علیه این جنایات و در اثر آگاهی های حاصل از کمپین های مستمر، رژیم نتواند باین آسانی و با چنین وقاحت بی پایانی، مسئولیت از زیر پا کشیدن چهارپایه چرخدار شهلا جاهد را به دوش فرزند به جامانده از مقتول بیاورد. هم چنانکه وجود افکار عمومی فعال و ناظر چه بسا به تواند با برانگیختن توجه عمومی به ریشه ها و مسبب واقعی از همراه شدن این خانواده ها با رژیم، برای تسکین خاطر، از ارتکاب جنایت های دیگری بدست آنها جلوگیری کند، و رژیم را تنها گذاشته و زیر فشار مضاعف قرار دهد.

لزوم دامن زدن به جنبش ضداعدام

خوشبختانه جنبش ضداعدام هم در داخل و همه در سطح بین المللی گرچه هنوز قوام و استمرار و ابعد لازم را بخود نگرفته است، اما جوانه زده و در نوع خود، به یمن تلاش های فعالان ایرانی و غیر ایرانی مدافع آزادی و برابری تازگی دارد. جنبشی که نسبت به وقوع این نوع جنایت ها حتی قبل از وقوع آن حساس می گردد و به اقدامات پیشگیرانه مبادرت می ورزد، بی شک جنبش ضداعدام با عملکرد رژیم بخصوص با نیازی که در این دوره به تشدید این گونه جنایت ها در خود احساس می کند، یکی از وجوه مهم جنبش سراسری و مطالبه محور برای آزادی و دموکراسی و برابری است. جنبشی که با اقدام و حساسیت به موقع و مبادرت به بسیج هر چه وسیعتر مخالفان اعدام و تبعیض در صدد است هر اقدام جنایت کارانه رژیم را زیر ذره بین نگاه جهانی گذاشته و ارتکاب به آن را پرهزینه کند به نحوی که هر جنایتی از این دست نه به آسانی که با بحران و اعمال انواع فشارها توسط افکار عمومی و جنبش های مترقی و نهادهای مدافع حقوق انسانی همراه شود. با این همه ارتکاب جنایاتی هم چون قتل شهلا جاهد نشان دهنده آن است که این جنبش هنوز آن قدر توانمند نشده است که کفه هزینه های این گونه جنایات را بر "مزایای" آن برای رژیم سنگین تر کند. از این رو راهی جز گسترش دامنه جنبش مخالفت با اعدام تاسنگین تر شدن کفه آن بریان رژیم، و اجتناب از برپردن جان های دیگر، وجود ندارد